



حقایقی در پی سایه‌ها

همگام با کارآگاه انوش در مردی به نام سایه و ناپدید شدن دختری با چشمان آبی نوشته داریوش عابدی

داستان معمایی

بهار خسروی گروه کتاب

داستان‌های پلیسی و معمایی از محبوب‌ترین گونه‌های ادبیات داستانی به حساب می‌آیند که بر پایه راز، تعلیق و کشف حقیقت شکل می‌گیرند. در این داستان‌ها معمولاً حادثه‌ای مرموز مانند قتل، سرقت یا گم شدن شخصیت داستان رخ می‌دهد و کارآگاه، پلیس یا حتی یک فرد عادی تلاش می‌کند با کنار هم گذاشتن سرنخ‌ها، حقیقت ماجرا را آشکار کند. جذابیت این نوع داستان‌ها در این است که خواننده همزمان با قهرمان داستان وارد مسیر کشف راز می‌شود و مدام حدس می‌زند چه کسی مجرم است و چگونه ماجرا حل خواهد شد. در بسیاری از این آثار، خود کارآگاه یا شخصیت جست‌وجوگر نیز فردی زخم‌خورده، حاشیه‌نشین و درگیر بحران‌های هویتی است؛ کسی که حل کردن پرونده، برای او صرفاً یک شغل نیست، بلکه به نوعی مسیری برای رسیدن به رستگاری، مواجهه با سایه‌های درونی و تلاش برای یافتن معنا در دنیایی پیچیده و پر از معما تبدیل می‌شود. به این ترتیب، خواننده در پس لایه‌های هیجان و تعلیق، با آیینه‌ای از تاریک‌ترین و پنهان‌ترین زوایای روح انسان نیز مواجه می‌شود. داستان‌های پلیسی و معمایی معمولاً با یک پرسش بزرگ شروع می‌شوند: «چه اتفاقی افتاده؟» و بعد، همه چیز حول پیدا کردن جواب این سؤال می‌چرخد. نویسنده سرنخ‌ها را کم‌کم و حساب‌شده جلو پای خواننده می‌گذارد؛ بعضی سرنخ‌ها واقعی‌اند و بعضی دیگر فقط برای گمراه کردن ذهن خواننده طراحی شده‌اند.



مردی به نام سایه

- نویسنده: داریوش عابدی
- انتشارات: قندیلی
- تعداد صفحات: ۲۴۴ صفحه
- قیمت: ۲۲۰۰۰۰ تومان

سایه‌هایی در پس پرده ماجراهای کارآگاه انوش در حوزه ادبیات جوان طبقه‌بندی می‌شود و به دلیل لایه‌های روان‌شناختی و اجتماعی‌اش، برای مخاطب بزرگسال نیز جذابیت‌های خاص خود را دارد. در رمان «مردی به نام سایه» کارآگاه انوش در فضای شهری و معاصر، با یک معمای پیچیده روبه‌رو می‌شود. کارآگاه انوش حین بررسی این پرونده جدید به حقایق متفاوت و عجیب از گذشته مبارزاتی برخی از افراد دست پیدا می‌کند. نقطه آغازین و محرک داستان مرگ مشکوک شخصی به نام «سمعی» است. تخصص این نویسنده و پژوهشگر که به قتل رسیده، مکتوب کتاب خاطرات شخصیت‌های مبارز بوده و در واقع حافظه مکتوب یا تاریخ‌نگار شخصی این افراد نیز به حساب می‌آمده است. زمانی که کارآگاه انوش وارد پروسه تحقیق درباره این مرگ -که ابتدا ممکن است یک حادثه یا خودکشی به نظر برسد- می‌شود، در می‌یابد که سمعی در حال کار روی پروژه‌ای حساس بوده است. به استناد و اطلاعاتی دست یافته بود که روایات جافتاده از زندگی توجیه برخی از این چهره‌های یک گروه چریکی را به چالش می‌کشید.

اجتماعی. بنابراین پرونده‌های کارآگاه انوش در بستری واقعی و آشنا شکل می‌گیرند و خبری از جهان کاملاً انتزاعی و رویه‌روست؛ شخصیت‌های مرموز و ناشناخته‌ای که دوست ندارند بخش‌های پنهان گذشته‌شان برملا شود و ممکن است در این میان دست به هر کاری بزنند. داستان حول این پرسش پیش می‌رود که آیا سمعی قربانی دانستن یک راز

بزرگ از یک گروه مخفی شده است؟ و این سایه‌ها، نمادی از قاتل هستند یا نمادی از آن بخش تاریک زندگی شخصیت‌هایی که سمعی درباره‌شان می‌نوشته؟ شخصیت کارآگاه انوش در این داستان تنها ابزاری برای حل پرونده نیست.



ناپدید شدن دختری با چشمان آبی

- نویسنده: داریوش عابدی
- انتشارات: قندیلی
- تعداد صفحات: ۲۱۶ صفحه
- قیمت: ۲۲۰۰۰۰ تومان

بزرگ‌ترین نقطه قوت این اثر، تلاش برای پیاده‌سازی قواعد کلاسیک کارآگاهی در بستر جامعه و فضای شهری است. این بومی‌سازی برای خواننده جذاب است؛ چون معماها و موقعیت‌هایی را می‌بیند که به محیط اطرافش شباهت دارد. نویسنده با بهره‌گیری از الگوی کلاسیک داستان پلیسی، سعی کرده نه تنها یک معما را پیش ببرد، بلکه با تکیه بر کاراکتر



«کارآگاه خصوصی در دفترش»: تصویرسازی دیجیتال با حال‌وهوای فیلم نوآر

بزرگ از یک گروه مخفی شده است؟ و این سایه‌ها، نمادی از قاتل هستند یا نمادی از آن بخش تاریک زندگی شخصیت‌هایی که سمعی درباره‌شان می‌نوشته؟ شخصیت کارآگاه انوش در این داستان تنها ابزاری برای حل پرونده نیست.

بزرگ از یک گروه مخفی شده است؟ و این سایه‌ها، نمادی از قاتل هستند یا نمادی از آن بخش تاریک زندگی شخصیت‌هایی که سمعی درباره‌شان می‌نوشته؟ شخصیت کارآگاه انوش در این داستان تنها ابزاری برای حل پرونده نیست.

بزرگ از یک گروه مخفی شده است؟ و این سایه‌ها، نمادی از قاتل هستند یا نمادی از آن بخش تاریک زندگی شخصیت‌هایی که سمعی درباره‌شان می‌نوشته؟ شخصیت کارآگاه انوش در این داستان تنها ابزاری برای حل پرونده نیست.

بزرگ از یک گروه مخفی شده است؟ و این سایه‌ها، نمادی از قاتل هستند یا نمادی از آن بخش تاریک زندگی شخصیت‌هایی که سمعی درباره‌شان می‌نوشته؟ شخصیت کارآگاه انوش در این داستان تنها ابزاری برای حل پرونده نیست.

بزرگ از یک گروه مخفی شده است؟ و این سایه‌ها، نمادی از قاتل هستند یا نمادی از آن بخش تاریک زندگی شخصیت‌هایی که سمعی درباره‌شان می‌نوشته؟ شخصیت کارآگاه انوش در این داستان تنها ابزاری برای حل پرونده نیست.

بزرگ از یک گروه مخفی شده است؟ و این سایه‌ها، نمادی از قاتل هستند یا نمادی از آن بخش تاریک زندگی شخصیت‌هایی که سمعی درباره‌شان می‌نوشته؟ شخصیت کارآگاه انوش در این داستان تنها ابزاری برای حل پرونده نیست.

یک شخص ختم نمی‌شود، بلکه به مرور خاطرات، روابط انسانی و واکاوی شخصیت‌های درگیر در ماجرا هم می‌پردازد. نویسنده با استفاده از این تعلیق پلیسی-معمایی، بستری فراهم می‌کند تا به لایه‌های عمیق‌تر و درونی‌تر ذهن شخصیت‌ها نفوذ کند. این شروع معمایی، بلافاصله کنج‌های خواننده را تحریک می‌کند و کشش مناسبی برای دنبال کردن ماجرا به وجود می‌آورد. مخاطب همراه با کارآگاه انوش با تمرکز بر حل معما و جست‌وجوی سرنخ‌ها پیش می‌رود تا در نهایت به رسیدن به پاسخ و بازگشت دختر داستان ختم شود. کارآگاه انوش با استفاده از مشاهده دقیق نشانه‌ها، پرس‌وجو از اطرافیان و کنار هم گذاشتن قطعات پازل تلاش می‌کند تا بفهمد سوفیا-دختر دوستش- به کجا رفته و چه اتفاقی برای او افتاده است. او برای پیدا کردن سوفیا به بندر می‌رود و در آنجا متوجه می‌شود ناپدیدشدن سوفیا بخشی کوچکی از یک جنایت بزرگ است. انوش کارآگاهی جوان، باهوش و تا حدی متفاوت است که درگیر پرونده‌های جنایی یا معمایی مختلفی می‌شود. این کارآگاه معمولاً با تیزبینی و دقت، مشاهده‌گری دقیق و پیگیری سرنخ‌ها به راز پرونده نزدیک می‌شود و در مسیر کشف حقیقت با موقعیت‌های خطرناک و پیچیده‌ای مواجه می‌شود. شخصیت‌پردازی او به خوبی شکل گرفته و برای خواننده ملموس و باورپذیر شده است.

ناپدید شدن دختری با چشمان آبی» مخاطب را به دل یک ماجرای پلیسی پرکشش می‌کشاند. این جلد از مجموعه «کارآگاه انوش»، با فضا سازی قوی و تعلیقی که در جای‌جای داستان گنجانده شده، خواننده را تا آخرین صفحه با خود همراه می‌کند. تعلیق هم از طریق پنهان کاری شخصیت‌ها پیش می‌رود، نه صرفاً از طریق اطلاعاتی که نویسنده از خواننده پنهان می‌کند؛ همین ویژگی باعث می‌شود مخاطب حس کند در کنار انوش و هم‌دوش او رازگشایی می‌کند. خواننده در طول داستان تردیدها، حدس‌ها و پشیمانی‌های انوش را لمس می‌کند و در لحظه‌ای تصمیم‌گیری سخت و پیچیده، او را به یک قهرمان دست‌یافتنی، بلکه کارآگاهی جسور با ترس‌ها و بلاتکلیفی‌هایش می‌بیند. در واقع مخاطب با انسانی روبه‌روست که از طریق خطا، بازنگری و کناره‌گذاشتن جزئیات به پاسخ نزدیک می‌شود. انوش در این داستان تنها با حدس و گمان جلو نمی‌رود، بلکه به خواننده نشان می‌دهد چگونه باید با مشاهده دقیق محیط و تحلیل منطقی سرنخ‌ها، گره‌های بزرگ را باز کرد. این کتاب علاوه براینکه یک داستان سرگرم‌کننده است، ابزاری عالی برای تقویت مهارت‌های استدلالی و تفکر انتقادی برای جوانان نیز محسوب می‌شود. دغدغه‌ها، بحران‌های روحی، لجاجت‌ها و رفتارهای دفاعی نسل جوان در این کتاب به خوبی به تصویر کشیده شده است. نویسنده توانسته حس تنهایی، سوتفاهم‌های مداوم میان نوجوانان و والدین و تلاش برای پیدا کردن هویت مستقل را به خوبی به رشته تحریر در بیاورد. فضا سازی‌ها و توصیف روابط خانوادگی در بستر جامعه امروز برای خوانده واقعی و ملموس بوده و تصویری قابل باور از چالش‌های خانوادگی به تصویر کشیده شده است.

در جست‌وجوی حقیقت

ناپدید شدن دختری با چشمان آبی» مقتضین جلد از مجموعه کارآگاه انوش است. داستان این جلد، حول محور ناپدید شدن ناگهانی دختری جوان می‌چرخد. این اتفاق، جرقه‌ای برای آغاز یک جست‌وجو است؛ جست‌وجویی که تنها به یافتن

ورود به هزارتوی جنایت

کوناگون می‌شود: مترضوی (همسر مقتول) که هنگام وقوع حادثه در فیرزوکهور داشته و دسترسی به اموال او و پدر و مادری که در بهت مرگ فرزندشان از آشفتگی‌های روحی او پرده برمی‌دارند. در جریان تحقیقات، چهار نفر مظنون اصلی پرونده هستند. در این میان، نشانه‌هایی نظیر ناپدید شدن جواهرات، رفت‌وآمدهای مشکوک و برخورد خودرویی



ناشناس با درخت مجاور ساختمان، به ابهامات پرونده اضافه می‌کند. سروان انوش حین تحقیقات به نام «الموت» برمی‌خورد. الموت نام مستعار شخصی است که رخساره بشدت برمی‌خورد. الموت نام مستعار شخصی است که رخساره بشدت برمی‌خورد. الموت نام مستعار شخصی است که رخساره بشدت برمی‌خورد.

ناشناس با درخت مجاور ساختمان، به ابهامات پرونده اضافه می‌کند. سروان انوش حین تحقیقات به نام «الموت» برمی‌خورد. الموت نام مستعار شخصی است که رخساره بشدت برمی‌خورد.

مثلت داستان‌های پلیسی

داریوش عابدی

نویسنده



نوشتن داستان پلیسی پروژه‌ای بود که از چند سال گذشته برای خودم تعریف کردم. شروع این پروژه با رمان «مأمور مذاکره» کلید خورد. داستان‌های پلیسی را با محوریت کارآگاه انوش شروع کردم و در همه کتاب‌ها این شخصیت به صورت ثابت اما با داستان‌های متفاوت تکرار شد. کتاب‌های ششم و هفتم با عنوان‌های «مردی به نام سایه» و «ناپدید شدن دختری با چشمان آبی» با هم به بازار نشر راه یافته است. به‌تازگی کتاب دیگری هم از این مجموعه به اتمام رسانده‌ام که امیدوارم با توجه به شرایط نشر به چاپ برسد. هر کدام از کتاب‌های ماجراهای کارآگاه انوش، داستانی را دنبال می‌کند، مثلاً رمان «مأمور مذاکره» در مورد خون‌های فاسد بود که باعث کشته شدن افراد بسیاری شد و مردم نسبت به این قضیه واکنش‌های زیادی داشتند. یا «راز مرگ امیرعلی فرزانه» در مورد قتل‌های زنجیره‌ای زنان بود. انوش یک سروان زخم‌خورده است که خانواده‌اش در اوایل انقلاب به خاطر یک سوءتفاهم از شمال ایران بیرون شدند. در رمان «رقص خنجر» خواهرش و در رمان «مأمور مذاکره» دخترش به طرز فجیعی کشته می‌شود. آدم سرسختی است که در مسائل کاری مرتبط با پرونده‌هایش اصلاً کوتاه نمی‌آید. او با وجودی که در پرونده‌های خیلی پیچیده موفق عمل کرده اما سال‌هاست که درجه‌ای نگرفته و هنوز سروان مانده است. گاهی از کمک‌های ناشیانه پدر یا دخترش در پیشبرد پرونده‌ها استفاده می‌کند. هوش و دقت زیادی دارد و موقعی که روی پرونده‌ای کار می‌کند، هیچ نکته‌ای از نگاهش دور نمی‌ماند.

اینکه چطور به سراغ نوشتن رمان پلیسی رفتم و اینکه چه شد و چه اتفاقی در ذهنم پیش آمد را نمی‌دانم. قبل از این پروژه، رمان‌هایی که نوشته‌ام پلیسی نبودند، یک‌دفعه به این سمت رفتم و خودم راضی هستم. با توجه به نظراتی که می‌خوانم و صحبت‌هایی که می‌شنوم، خوانندگان بیشتر جنبه معمایی کتاب را دوست دارند و برایشان جالب است. رمان پلیسی به موضوعات مختلفی همچون مسائل اجتماعی و انسانی می‌پردازد و خیلی راحت می‌تواند وارد فضاهای ممنوعه صاحب قدرت را نفوذ شود و مسائل ناگفته آنها را رو کند که این ظرفیت در رمان‌ها با ژانرهای دیگر کمتر است. ولی متأسفانه این ژانر در ایران مورد بی‌توجهی قرار گرفته و داستان‌های زنجیره‌ای پلیسی خیلی کم نوشته شده است. یک عدم آشنایی با داستان‌های پلیسی در جامعه ما وجود دارد. من کتاب‌های تئوریک هم در این زمینه ندیدم یا خیلی کم هستند. در حالی که در غرب، خیلی روی این ژانر کار شده و بسیار پرطرفدار هم هست.

مثلت کارگاه، قاتل و مقتول

از نظر من داستان معمایی و پلیسی نباید لو برود و خواننده باید تا آخر داستان در تعلیق باقی بماند. تعلیق باعث می‌شود خواننده تا صفحه آخر کشش لازم را برای ادامه دادن کتاب داشته باشد. مثلاً پنج مظنون در داستان آورده شود، وقتی خواننده نتواند درست حدس بزند در آخر با شناسایی قاتل توسط کارآگاه غافلگیر شود، جذابیت و کشش داستان برایش بالاتر می‌رود. اگرچه داستان‌های پلیسی پیام‌های اجتماعی و انسانی دارند ولی یک بخش عمده جذابیت و هیجان آن، این است که خواننده همراه کارآگاه دنبال قاتل بگردد.

رمان‌های ژانر پلیسی باید طرح شکنج‌رانه و مهندسی‌شده‌ای داشته باشند. همه ماجراهای داستان و گره‌های آن باید از قبل درای نویسنده روشن باشد، در غیر این صورت ممکن است خواننده دستش را بخواند، قاتل را شناسایی و رمان را رها کند. نکته دیگر این است که این نشانه‌ها باید با مهارت، لایه‌لایه قسمت‌های مختلف و موقعیت‌های داستان جای‌گذاری شود. ماجرای فرعی، روایت گاذب و دیالوگ‌ها باید به دقت نوشته شود تا ردی از قاتل بر جای نماند، از طرفی هم باید به گونه‌ای آورده شوند که وقتی خواننده دوباره به رمان مراجعه می‌کند، ببیند این نشانه‌ها وجود داشته اما خیلی سرسری از کنارش گذشته است. انکار وقتی گره‌های داستان‌های معمایی باز شود، دیگر کاملاً کارگرددش را از دست می‌دهد و آن جذابیت اولیه را برای مخاطب ندارد.

من سعی می‌کنم رمان‌هایی که می‌نویسم، صرفاً یک رمان معمایی نباشد و ظرفیت‌های بیشتری هم داشته باشد. یک نکته در مورد قصه‌های پلیسی این است که نویسنده اول باید یک مثلث را طراحی کند: کارگاه، قاتل و مقتول. این مثلث اگر برای من کار کند، داستان پیش می‌رود. هر قدر بیشتر بنویسم، می‌توانم این مثلث را بپرچانم، گاهی اوقات قاتل، مقتول می‌شود یا حتی گاهی کارگاه قاتل از آب درمی‌آید. نکته دیگر این است که در داستان‌های معمولاً دو داستان وجود دارد: یک داستانی که مخاطب آن را می‌خواند و پیش می‌رود، یک قصه هم نشانه‌هایش در داستان وجود دارد و کارگاه آخر داستان، شکل‌گیری آن ماجرا و جنایت را تعریف می‌کند و به این ترتیب دست قاتل رو می‌شود. وقتی نویسنده رمان می‌نویسد، باید این دو جنبه به‌خصوص قصه دوم را کاملاً از ذهن خود بررواند و به‌طور کامل در ذهنش باشد که بتواند نشانه‌ها را ماهرانه در طول داستان و در جاهای مختلف تعبیه و بنویسد. قبل از چاپ رمان‌های پلیسی از دوستانم می‌خواهم آن را بخوانند، خودم هم چند بار مرور می‌کنم که سرنخ‌ها را جای درستی آورده باشم تا داستان لو نرود و اگر با چنین چیزی مواجه شوم یا فردی که داستان را خوانده قاتل را شناسایی کند، آن نکته را حذف می‌کنم.

یک بازی لذتبخش

همه ما دارای یک جهان‌بینی هستیم و هدف‌هایی در زندگی خود داریم. در قصه نوشتن هم به این صورت است، ولی اگر بخوایم روی پیام داستان تأکید کنیم، یک فضای قصه را می‌گیرد. یعنی عنصری می‌شود که خیلی جلوی چشم می‌آید و خواننده را فراری می‌دهد؛ او نمی‌خواهد در حین خواندن داستان موقتاً شود. هر چند که در انتهای داستان‌های پلیسی، معمولاً عدالت حاکم می‌شود و دارای پیام است و دیگر نیاز نیست که بنویسد که لایه‌لایه نوشته‌ها و موقعیت‌ها پیامی را به صورت پنهان قرار دهد. در قصه‌های پلیسی، زبان هم باید خیلی شسته و رفته و تر و تمیز باشد. به قول ژرژ سیمونون-نویسنده فرانسوی و پلیسی‌نویس معروف- که می‌گوید: «تمام صفت‌ها و قیده‌ها را باید بزنند»، بدون واسطه باید زبان نویسنده به گونه‌ای باشد که خواننده را وارد داستان کند، پس از آن نیز هیچ مانعی نباید ایجاد کند. به‌طور مسلم همچنان باید در داستان‌های پلیسی و معمایی باشد، اگر نباشد دیگر خواننده را همراه خودش به داخل داستان نمی‌برد. من مابین قصه‌های پلیسی، رمان هم برای رده سنی نوجوان می‌نویسم. راستش نمی‌دانم کدام راز به من استراحت می‌دهد. از نوشتن برای نوجوان راضی هستم و برایم لذتبخش است. از وقتی داستان پلیسی شروع کردم، برای داستان‌های نوجوان هم یک ساختار معمایی طراحی می‌کنم و این ساختار معمایی به من خیلی لذت می‌دهد. اینکه نمی‌خواهم دستم را برای مخاطب خودم در برابر کنم، مثل یک بازی در ذهنم می‌ماند که یک لذت خاصی را برایم به همراه دارد. در کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان فعالیت داشتم و مربی روستایی بودم. در دوره‌ای هم کارشناس ادبی شدم. آن زمان به آثار کودکان پاسخ داده و به آنها آموزش می‌دادم. برای همین با فضای ذهنی آنها تا حدودی آشنا هستم. اگر این آشنایی نبود، کار برای نوجوان خیلی برام سخت می‌شد. نوع کارم به گونه‌ای بود که به‌طور مرتب با فضای ذهنی، آثار و دیدگاه‌های بچه‌ها کاملاً آشنایی پیدا کردم و موقع نوشتن، دیگر کار سختی در پیش نداشتم.